

قدرت را با حمایت بیگانه ها آن وطن محبوبش و دست آورده چهل ساله شان را به خاک یک سان نمود و ملیون ها افغان را مانند امیرالدین که در یک خانه گلی در چهار اسباب به دنیا آمده بود از حلقه کوچک خانواده شان سرگردان جهان گردانید.

نمی خواهم این نوشته را که خاطرات یک مرد نجیب افغان در آن ثبت می شود با جنایات کتله ای از نجس های به نام افغان ملوث گردانم، بل میخواهم یاد از روح پاک امیرالدین نموده و شمه ای از خاطرات وی به خدمت خوانندگان تقدیم نمایم: اینک شما و دنیای خدمت امیرالدین به وطن و ملت آزاده افغان:

"شرکت پخته قبل از تأسیس شرکت نساجی در قندوز تأسیس شده بود که دارای ماشین های جن و پرس پخته بوده که پخته آن به خارج صادر می شد. عبدالمجید خان یک شخصیت متشبه و کار فهم پلان ساختمان فابریکه نساجی و دستگاه تولید برق را در قطغن، ولایتیکه در آنجا پخته تولید میشد، رویدست گرفته و با کمپنی زمینس* برای سروی تولید برق و موسسه اونین ماتکس*^۱ برای مطالعه ساختمان فابریکه نساجی قرارداد امضاء نمود. متخصصین هر دو مؤسسه به کابل موصلت نمودند و بانک ملی افغان به غلام محمد خان (فرهاد) و بنده وظیفه دادند تا به معیت آلمانها به ولایت قطغن سفر نموده و محل مناسبی را برای فابریکات برق و نساجی انتخاب نمایند. ... بعد از مطالعه هر دو گروپ موافقه نمودند که محل مناسب ساختمان فابریکات شهرک کوچک پلخمری بوده و جهت ترتیب راپور نهائی به کابل برگشتیم. سروی هر دو فابریکه در سال ۱۳۱۴ (۱۹۳۶) ترتیب و به بانک ملی تقدیم گردید

در اوائل سائیل ۱۳۱۵ شرکت سهامی نساجی افغان با سرمایه ابتدائی ۵۰ ملیون افغانی با اشتراک حکومت و بانک ملی افغان تأسیس گردید و من (امیرالدین) بحیث مدیر فنی آن تعیین شدم.... انتخاب محل فابریکه تولید برق و فابریکه نساجی از دید اقتصادی کار درست بود. چون شهرک پلخمری نفوس زیاد نداشت از اینرو مشکل ما نبود کارگر و عمله ساختمانی بود که باید چاره ای سنجیده می شد. لذا تصمیم گرفته شد که در قدم اول برای اسکان مامورین، متخصصین و کارگران سرپناه های ارزان قیمت اعمار گردد. ساحل چپ دریا طرف غرب که ساختمان فابریکه در آنجا پیش بینی شده بود، بلند آبه بوده و غیر از سنگلاخ و خرابه دیگر کدام زمین زراعتی در آن محل وجود نداشت. اما طرف راست دریای پلخمری زمین زاء دار بوده که تنها برای کشت شالی استفاده شده میتوانست. زمین این منطقه ملکیت اهالی بوده که در منازل ساده گلی و گنبد دار در آنجا زندگی میکردند. این محل تحت پروژه ساختمان اعمار منازل، مکاتب و شفاخانه شرکت نساجی مدنظر گرفته شده بود که باید استملاک میگردد. حکومت فیصله نمود تا زمینهای مردم طبق نرخ روز از ایشان خریداری شود و هم با مالکین زمین های تحت استملاک موافقه شد تا در هر محلیکه زمینهای آن مربوط دولت باشد میتوانند زمین به نرخ موافقه شده خریداری کنند. برای تصفیة این موضوع هیئت با صلاحیتی از کابل آمده و نرخ زمینها را به دو درجه تثبیت کردند. نرخ زمین درجه اول از قرار ۱۴۰ افغانی و زمین درجه دو از قرار ۱۳۰ افغانی فی جریب تثبیت گردید که روی این فیصله زمین مربوط شرکت نساجی خریداری و تعیین شد.... در آن وقت زمین در قطغن خرید و فروش نداشت. حکومت زمین های لامالک دولتی را از قرار دو افغانی فی جریب به چهار سال قسط میفروخت....

از ماموریت چند روزی سپری نشده بود که عبدالمجید خان برای خریداری ماشین و آلات فابریکات به اروپا سفر کرد. من با دیپلوم انجنیر اوتنگ از زمینس روانه پلخمری شدیم تا سروی فابریکه برق را رویدست گرفته و تکمیل نمائیم. سرک دره شکاری تا پلخمری تکمیل نبود و موترها در حصه تاله و برفک طرف چپ داخل دره ها شده که بعد از پیمودن کوتل های بلند و خطرناک گذشته و موتر هائیکه روانه مزارشریف بودند مستقیماً از دشت غوری بآنصوب میرفتند و موتر هائیکه جانب خان آباد و قندوز میرفتند از دشت غوری بطرف جنوب شرق کنار دریای پلخمری بصوب پلخمری برمیگشتند و از بالای پل یک رواقه ای بنام خمری یا قمری که به اسم یک دختر نامیده میشد عبور نموده به پلخمری موصلت میکردند

(تبصره کوچک: احتمال دارد که راه مورد نظر مرحوم امیر الدین که از تاله و برفک طرف چپ داخل دره میشد رابطه با دره کیان داشته باشد که بنده تا یک حصه آنرا تقریباً پنجاه سال قبل دیده ام. اگر خوانندگان گرامی درباره معلومات داشته باشند لطفاً درباره بنگارند. ا.م)

...پل یک رواقه پخته پل قمری چهار صد متر بالاتر از موضع بند برق واقع بود که با تکمیل بند برق کمان پل تخریب گردید و زیر آب شد.

(تبصره: جای افسوس است که درباره این پل گزارشی بنظرم نخورده و نمیدانم چرا عکس آن گرفته نشده است تا در باره معلومات بیشتر حاصل شده میتوانست. احیاناً اگر خوانندگان گرامی در باره معلومات داشته باشند، یقین دارم به نشر آن علاقه مندان زیادی ممنون خواهند شد.)

در تقاطع سه راهی کابل، قطغن و مزارشریف یک محوطه نیمه مخروبه بنظر میخورد که در بین آن یک اطاق دودزده ای بنام تلفونخانه یاد میشد. از تلفونخانه برای مسافرین هم رستوران و آشپزخانه نیز کار گرفته می شد. آقای اوتنگ و من چپرکتهای سفری خود را در صحن حویلی گذاشته و با راحت میخوابیدیم. آقای اوتنگ با طنز اسم تلفونخانه را " هتل سوم گولد ن انکر " (هتل لنگر طلائی) گذاشته بود.... قریه کوچک بالا دوری که در زیر بند واقع بود زمین های آن مربوط ملا شیرمحمد خان بود. با ملا شیرمحمد مذاکره صورت گرفت و درخواست نمودم تا هشت جریب آنرا به نرخ روز به شرکت بفروشد. شیرمحمد خان موافقه کرد و قرار گذاشته شد که در بازگشت از کابل معامله را تکمیل نموده و شرکت نساجی کار ساختمان، تحویلخانه چند اطاق برای اداره و رهایش را طور خامه آغاز نماید....

کار سروی آقای اوتنگ در طول سه روز تکمیل شد و وی را به کابل رسانده به پلخمری برگشتم سنگ تهداب ساختمان های اولی را بالای زمین خریداری شده از شیرمحمد خان گذاشتم. کار ساختمان را به چند نفر که از کابل استخدام بودند به اجاره دادم و اداره نساجی توسعه پیدا کرد. یک نفر سرکاتب برای تنظیم امور محاسبه و دو نفر کاتب برای شعبه اجرائیه استخدام نمودم....

اداره نمایندگی شرکت نساجی در عمارت کرائی بانک ملی افغان در کابل دارای یک اطاق بود. بانک ملی افغان از خود عمارت نداشت بلکه در گوشه از هتل کابل تعمیری به کرایه گرفته بود.... من وظیفه کفالت مدیریت تخریکی را نیز بعهده داشتم. مدیر شعبه عتیق جان (رفیق) بمعیت عبدالمجید خان بحیث عضو خریداری ماشین آلات به اروپا رفته بود. اسناد خریداری و فرمایشات به اداره تخریک بانک رسید. ماشین های نساجی از کمپنی پلت برادران انگلستان و ماشین های فابریکه تولید برق از کمپنی زمینس آلمان و متباقی مواد ساختمانی از یک کمپنی آلمانی خریداری شده بود.

در پل خمیری تنها قلت نفوس مشکل ما نبود بلکه مواد تعمیراتی نیز غیر از سنگ و ریگ دستیاب نمیگردید. از اینرو مجبور بودیم تمام مواد مورد ضرورت را از قبیل چوب، سمنت، سیخ گول و غیره در کابل تهیه و از آنجا به پلخمیری انتقال بدهیم و چوب دستک را از اندراب تهیه میکردیم. برای بود و باش کاریگران، نجار و بناء که از کابل اعزام گردیده بودند خیمه تهیه شده بود و ما نیز همه زیر خیمه ها زندگی میکردیم. مشکل بزرگ دیگر ما کمبود داکتر طب بود. از کابل یک نفر دواساز را که زیر دست یک داکتر تربیه شده بود با مقدار دوا به پلخمیری ارسال نمودیم....

آمادگی داشتیم تا هر چه زودتر مرکز شرکت را به پل خمیری انتقال بدهیم و با مواصلت آقای کرسناین، یکی از جمله سه نفر انجیران و تکنیکران کمپنی زمینس اداره نساجی را به پلخمیری انتقال داده و در کابل صرف یک نمایندگی باقی گذاشتیم که سرپرستی آنرا بانک ملی مینمود.... بعد از مرور سه هفته دو نفر دیگر نیز از زمینس به پلخمیری رسیدند و کارهای ساختمان بند برق بشدت جریان داشت. کار مهم انتقال مواد تعمیراتی و ماشین آلات ساختمان برای بند برق بود. از اینرو توسعه نمایندگی نساجی در کابل یک امر ضروری بود. لذا تعمیر جداگانه بکرایه گرفتیم و تعداد مامورین را اضافه نمودیم....

سرک نو احداث دره شکاری نواقص زیاد داشت از جمله سه پل آن تکمیل نشده بود اما بمراتب بهتر از سابق بود. تا وقتی که سرک دره شکاری ساخته نشده بود بازار کابل به روی پیدوار ولایت های شمال افغانستان بسته بود. چون نفوس ولایت قطغن به تناسب ساحه آن کم بود در شهر ها هفته یک بار به روز بازار اجناس تولیدی عرضه میشد و مقدار زیاد آن باقی مانده به نرخ کم هم خریدار نداشت....

شیر خان نائب الحکومه منتهای سعی نمود تا پروژه های صنعتی پلخمیری را به قندز انتقال دهد و با این اقدام قیم جایداد هایش در آن جا بلند برود. لیکن شرکت نساجی بنا بر اقتصادی بودن محل پروژه ها در پلخمیری مقاومت کرده و مانع انتقال پروژه ها به قندوز گردید که این اقدام مخالفت شیرخان را علیه نساجی بار آورد....

کار ساختمان بند برق پلخمیری در اوائل ماه عقرب ۱۳۱۵ آغاز گردیده بود و وقت مساعد از نگاه استخدام روزمزد و کارگر بود. متأسفانه در گذشته بعضی کارهای دولتی طور بیگار بالای مردم تحمیل میشد از اینرو مردم گمان میکردند که کار نساجی نیز در چوکات حکومت و بیگار خواهد بود و کسی مراجعه نمیکردند.... کار ساختمان فرعی توسط هشت نفر که از چهار اسباب کابل استخدام شده بودند و یک نفر بنام آغا میر از پوزه وزیر آباد غوری با تعداد محدودی از روزمزد منطقه خوب پیش میرفت، لیکن کمبود نفر در هر جا محسوس بود. اجوره مزدور کار در روز، از آفتاب برآمد الی آفتاب نشست، ۱/۵۰ افغانی بود که در اخیر روز برایشان نقداً پرداخته میشد. در دیگر جاها ۱/۳۰ افغانی به روزمزد پرداخته میشد که با پرداخت ۲۰ پول اضافی مردم را تشویق به کار پروژه مینمودیم.... چند روز تعداد کارگر و مزدور اضافه شد و آهسته آهسته مردم از غوربند و کوهستان شمالی مراجعه میکردند.... آقای کیلر از زمینس که در مهندسی تعمیر نیز دسترسی داشت نقشه های تعمیرات راهپشی را تکمیل کرد. در این مدت داش های پخت خشت و چونه تکمیل شده بود. با چند نفر معمار به ساختمان مدرن تعمیرات راهپشی بشمول یک کلپ اقدام کردیم....

نقشه های ساختمان فابریکه نساجی از آلمان رسید و من نمیخواستم که یک نفر مهندس از آلمان استخدام شود. با سه نفر انجیر های زمینس مشوره کردم آنها موافقه کردند طور رایگان با نساجی همکاری کنند در صورتیکه

نماینده‌ی زمینس در کابل نظر مثبت داشته باشد. با آقای توماس نماینده‌ی زمینس موضوع را در میان گذاشتم و وی بدون کدام جنجال موافقت کرد....

ساختمان فابریکه زیر یک سقف ۱۲ جریب زمین را احتوا می‌کرد. زمین انتخاب شده طرف دریا ۲/۵ متر مایل بود که باید هموار کاری میشد. برای اجرای این کار بزرگ هیچ وسیله‌ی در دسترس نداشتیم و مجبور بودیم با کدال و بیل و کراچی دستی و بوریای خالی سمنت این کار را انجام دهیم....

مهمترین و مشکلترین وظیفه‌ی ما اعمار بند برق بود، زیرا تغییر دادن مسیر آب در آن محل دریا از امکان بعید بود. پروگرام تکمیل کار در طول سه سال پیشبینی شده بود. عرض دریا در حصه‌ی بند ۸۰ متر بود و کمترین جریان آب در زمستان ۲۰ متر مکعب در ثانیه و در تابستان و موسم سیلاب ۱۵۰۰ الی ۱۸۰۰ متر مکعب در ثانیه بود.... تخت کانکریتی بالای بند ۸۰ متر در ۳۵ متر و ضخامت ۲/۵ متر اعمار گردید. با تکمیل نصب دورازه‌ها و بسته‌کاری توربین‌ها که هر کدام آن دوهزار اسپ قوه داشت، آغاز شد...

امور ساختمانها طبق پروگرام پیش میرفت، مطلبیکه باعث تشویش بود چاره‌سنجی تهیه‌ی قوای کار بود که مردم در اوائل بهار و تابستان مشغول کشت و دهقانی بوده و مالدار به ایلاق و چراگاه‌ها میرفتند. متأسفانه که بدون جلب نفع قومی پیشبرد کارهای ساختمانی غیر ممکن بوده و جلب نفع قومی بدون امر صدراعظم غیر ممکن بود... من به خاطر داشتم که در یکی از مجالس شورای عالی اقتصادی، دیپلوم انجنیر سید عبدالاحد پیشنهاد کرد که اگر حکومت ۱۵ عراده لاری و ۵۰ نفر قومی را جلب نموده و بدست‌ترش بگذارد، وی تعهد مینماید که مقدار ذغال سنگ ضرورت محروقات شعبات دولتی را در زمستان از معدن اشپشته تهیه کند. این نظر در جلسه‌ی شورای اقتصادی تصویب شد و به صدراعظم جهت صدور فرمان جلب کارگران قومی پیشنهاد شد.... صدراعظم جلب مردم را نپذیرفته و اظهار داشت که اگر من امر جلب ۵۰ نفر را صادر کنم عوض آن ۵۰۰ نفر جلب میشود و زمینه‌ی خورد و برد را فراهم می‌آورد که باعث سرگردانی مردم عام میشود. شما مردم خوش به رضا را در برابر پرداخت مزد استخدام کنید و باعث سرگردانی مردم نشوید....

ادامه دارد